باژتاب باورهای اسطری رستنی‌ها در شاهنامه فردوسی

سید کاظم موسوی
دانشیار دانشگاه شهرکرد

غلامحسین مدادی

چکیده

شاهنامه آبیه‌ای تمام‌ناز همیشه باورهای کهن ایرانی‌ها در گذشته‌هاهای دور تا پایان دوره ساسانیان است. پیشتر در دوره ساسانیان کهن ایرانی‌ها در هر سه بخش این شاهنامه بوده، در دوره اسلامی، شاهنامه در اصطلاحهای تاریخ و آمیزه‌ای که شکل‌هایی از دین‌های ایرانی‌اند، نقش در خور نمی‌گذارد. باژتاب این باورها را که گاه با اسطری دیگر آمده‌اند، است در شاهنامه می‌توان یافت. پیشتر رستنی‌ها و اعتقادات به تاریخی انسان که در میان اقوام مختلف دیده می‌شود در شاهنامه نیز نمود دارد. همچنین بعضی از شخصیت‌های شاهنامه ایزدبان‌های رستی‌ها که شکل زایش یا مرد آن‌ها مشابه نمونه اسطری‌ها یا هستند. در حقیقت این شخصیت‌ها صورت پیکرگردانی شده ایزدبان‌های اسطری‌ها هستند.

کلیدوواژه‌ها: شاهنامه، اسطری‌ها، رستنی‌ها، طبیعت.

mousavikazem@yahoo.com

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۸/۲۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۰/۲۶

مجله دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۸، شماره ۷۶، بهار ۱۳۸۹
مقدمه

بررسی‌های جدیدی از طبقات هستنشین که با پیشرفت دوران‌ها ادامه دارند.
گره‌خوردگی زندگی انسان با رستاک‌ها و تکرار رستاخیز نیایی سبب پیدایش بعضی از
پرادهای انسانی که که در بسیاری از اقوام مشترک است. در بارودهای انسانی
انسان و نبات نیکی می‌شوند و انسان انسان، نباید نتایی می‌یابد. برای نمونه بعضی از مردمان
آفریقا معتقدند نیاکان آنان از درخت زاده شده‌اند (درک پاریک، ۱۳۷۴: ۵۸). همچنین
در بسیاری از پرادهای کهن دیده می‌شود که انسان قابلیت پرورش به صورت نخستین
یعنی صورت نبایی را دارد. در بعضی از روایت‌ها و اسنادی که وجود یکی
از گیاهان رشخ می‌شود و روح انسان در وجود گیاه (اغلب درخت و گل) به صورت
نخستین ایست، به جای آدمی مده، آن گونه که از خون آتروس، به‌نفسه و از خون
آدناس گیل سرخ و شفیع و از تیره‌ای، گیاهی و گیاه
گیاهان رویدن‌ها (واحدسی، ۱۳۸۷، ص: ۴۲).

تکنیک‌سازی رستاک

جلوه‌های مختلف نیایی قداست خاصی در زندگی بشر دارند. آن‌ها با فرا رسیدن بهار از
دل خاک پیرون می‌آیند، می‌بادند، پارس، این می‌شوند و در موسوم‌سی‌کم کم به زردی
می‌گرایند و جان می‌سپارند. پیشرفت با دیدن تکرار این پدیده که رستاخیز نبایی است،
توانای فرآیند برای رستاک‌ها متصور می‌شود. رفتار فصلی درختان برگ‌برداری، نوعی
نظام نمادهای دوری را معکوس می‌کند که تمایل از زندگی و ولادت دوباره است;
(گربن، ۱۳۸۲: ۱۴). گیاهان قادرند زندگی بکنند، بی‌پریش و دوباره زندگی شوند. زندگی
دوباره رستاک‌ها سبب می‌شود انسان انسان انسان انسان را جوان خداوند، نامی‌ها بدانند. از
این رو گاه به شکل خداوند در میان اقوام مختلف تکنیک‌ها و آدمی می‌پایند و می‌پایند می‌پایند
می‌پایند. برای نمونه هم از این‌ها است که در انسان‌های ایرانی نیز می‌توان شاهد

زبان و ادبیات فارسی، سال ۱۲، شماره ۷۷

۱۲۲
پرسش آن بود: «هنریان خداپی را به نام سومه و ایرانیان هنرها (هنرهای و بعد؟ هم نوشته می‌شود) گرامی می‌داشتند (مرکب‌کاتی، ۱۳۸۷: ۱۲۸). از سوی دیگر، گیاهان به ویژه درختان در عین اینکه ریشه در زمین و پنجه‌های ناگستنی با آن دارند، سر به آسمان برافراشته‌اند. درختان پوسته مشترک بین زمین و آسمان هستند، و قداستی به انداده قداست زمین و آسمان می‌پایند.

تقدیس و ستایش نمودهای رستین در متون کهن

عالی‌ترین نمودهای تقدیس نباید را می‌توان در گیاه هوم یافت. هوم گیاه مقدّسی است که یکی از هم‌اکنونان باشد. در هوم‌پشت، به شکل، هوم با ویژگی‌های ارزش‌دونده ستایش می‌شود که می‌تواند فذالی بر قداست آن باشد. هوم، راستی، نظم و درستی را می‌افزاید. همچنین بسیاری از می‌شود و جاوادگانی می‌آورد. در هوم‌پشت، آمده است: هوم، نوشته‌گی و گیه‌افزاری را می‌ستایند. هومدورادنداه مرگ را می‌ستایم... هم افزاندی از هم‌اکنونان در ویژه نمودهای (برست، هوم‌پشت) نقش و دور، را به هم پایان می‌دهد.

در دیگر پیش‌ها نیز درباره هوم سخن رفته است. هوم در مربی‌پخش و هرگونه‌ی بسته می‌شود. هم‌اکنون، نویسندگان درمان و بی‌خانمانی خوب است. کسی که شاخص‌های هوم داشته باشد در جنگ پروز می‌گردد. آن‌که هوم را می‌ساید، پاداش می‌یابد. تأثیر هوم در تلویزیون، درمان، بخشی و برتری‌ایافت در جنگ‌ها نشان از توانایی ارزش‌ی هوم دارد. ستایش هوم در اغلب قسمت‌های وستی‌دانه می‌شود. در جنگ‌ها به ویژه در زمان نهایی ناپاژه‌ای برای هوم پرداخته شده است. در جنگ نهایی، هرم در قلب مردان تیپ‌کش ای جانان با نمایان‌گا حاضر می‌گردد و ضمن معرفی‌ای با زرتشت حرف را در ویژه‌نامهٔ مرگ معرفی کرد. از زرتشتی می‌خواهند همواره در جستجوی باشند، اما سابقه‌ی ازآوری آن را آمیخته‌ی مسموم‌کننده نهایت به معرفی افشارندگان هوم می‌پردازد. یک‌گونه‌ی نخستین کسی است که از هوم نوشته‌ای می‌سازد.
و پاداش او در حالین این کار، پسربه نام جمشید است که به او داده می‌شود. اما؛
دومین فرد است. هوم برای پاداش، فریسودن، نابود کننده ازی‌دهکا را به او می‌بخشد.
"اترت، مهمین افسرندگان هوم است که پاداش او (اورواخته) و (درگشاپ) است.
(اورواخته) داوری دادگزار و (درگشاپ) جوانی قوی و گریزدار است. اما
کشندگان ازدهست. چهارمین افسرندگان هوم (بیورشب) است که (زورشیت) به او عطا
می‌شود.
خواسته‌های زورشیت از هوم نشان از توان افزوده او دارد. تندروستی، زندگی،
کام‌رایی، لیبری، خرسندی و پرپورزی در جنگ از خواسته‌های زورشیت است که
پیشک گستردگی قدرت هوم را نیز می‌توان از این خواشت‌های دریافت.
هم، ایزدبانی است که قادر است پسران نامور و فرزندان اشون (چون (فریسو) و
زورشیت) به ستایشگان خود بدهد. این سر که به دلخواه نسکی بخواند، پاکی و
فرزندگی می‌بخشد و به دختران، شهوت‌های شایسته و پریمانشاس می‌بخشد (درک اوستان,
پسند، هات نهم). در هات دهم علاوه بر ویژگی‌های هوم به توصیف ظاهر آن نیز
پرداخته می‌شود. هوم زورشیتی است و در کوه‌ها می‌روید و گاه در زرفای دره و
کرانه‌های رودها نیز دیده می‌شود؛ اما از فحواه کلام جنین برمی‌آید که موطن اصلی
هم و برزگ هم است که در آنجا به شکل‌های گوناگون می‌روید و به وسیله مرغی باک
و آزموده در هر سو به خصوص در میان ستایگ کوه‌هایی چون کوه (اوپاپیری سنی) برتر
از شاهین با سیمرغ‌ها پراکنده می‌شود.
هم در هات دهم درمان کننده تن مردم معرفی می‌شود. ستایش آن بس درمان تن
می‌شود و شراب هوم بسیار خوشی و سپیکی تن می‌گردد. اجرای ناسکت برای هوم
و خواندن سرد درمان هوم؛ همه پلیدی و آلودگی‌ها را از بین می‌برد. نوشته‌های هوم
می‌تواند هزار دیو را از یک دیو درآورد.
درختانی چون اطوبی، اسدَرَةٌ المنتهى، و شجر اخضَرِه از دیگر درختان مقدس‌هستند که در قرآن کریم نیز به آنها اشاره شده است. شجر اخضر، درختی است که خدا وقیت موسی از او خواهد خود را به او بیان‌اند، در آن درخت متقابلی می‌شود.

از آنچه درخت تاب این حضرت را ندارد، آتش می‌گیرد. سدره‌ی المنتهى درخت دیگری است که پیامبر در شب معرفت از آن می‌گذرد و قارئ می‌رود و جبرئیل در کنار این درخت از پیامبر باز می‌آمده. طوبی نیز درخت در بهشت است که مطابق با عقاید شیعیان، مومانان در بهشت از آن بهره‌مند می‌شوند و شاخ و برگ آن سرسر بهشت را پوشانده است و انواع میوه از آن به دست می‌آید.

رستنی‌ها در باورهای عانیانه

آنجه در باورهای عوم از نباتات وجود دارد، در دو جنبه علمی و اعتقادی بررسی یافته است و هر کدام می‌تواند بازتابی از باورهای کهن باشد. نباتات از نظر علمی دارای خواص مختلفی هستند. بازرتین این خواص، خاصیتی دارویی آن است که ارزش حیاتی بسیاری برای انسان دارد. گیاهان و درختان در پاک‌سازی هوا نیز تأثیر بسزایی دارند. آنها با تبدیل دی اکسید کربن به اکسیژن انسان را در ادامة حیات پر و کنند.

در استفوه‌های ایرانی هموی نیز نقش درمانی بخشی و دارویی و آلودگی‌زدایی دارد. باورهای اعتقاداتی دربیاره درخت نیز حائز اهمیت است. بازتابی تقدس و ستایش درختان در انسان‌آورده در باورهای از اماکن مقدس آشکار است. بسیاری از مردم در کنار درختانی که در فرهنگ آنها مقدس‌اند به نذر و نیاز می‌پردازند و گاه می‌پای‌چهای را به شاخه‌های آن می‌آوزند و از درختان مقدس‌های ملی استفاده می‌کنند.

بسیاری از مردم ارزش حیات نباتات را با ارزش زندگی انسان‌ها برآمی می‌دانند و نابودی نباتات را مانند نابودی موجودات عالمی بالا می‌شمرند. برای نمونه شکسته‌شدگی مصرفان درخت در فرهنگ مردم مانند، شکسته‌شدن بال فرشته‌گان است. نمونه‌ای این باور
مشی و مشیانه

در اقاقیا ایرانی اعتراف به تاریخی انسان دیده می‌شود. با مرگ کیبو، نفل از دلی از مهانه‌ای می‌شود. مشی و مشیانه نمود دو جنسیت انسانی و تاریخی که به شکل گیاه ریواس از این نظره می‌رویدند. این دو به گونه‌ای در هم یکیده شده‌اند که تشخیص جنسیت هیچ کدام ممکن نیست. پس از چندی با وارده‌اند جان در آنا به هستی انسان می‌آیند و حرم‌کی انسانی می‌پایند. از پیوند این دو، هشتم هم‌زائده و جوش می‌آید. نخستین جفت را به دلیمی می‌شود، نیز می‌شود، اما ازدواج می‌شود، نیز به دلیمی می‌شود و به این ترتیب حرف جفت می‌گردد به هم ورود می‌کند و نسل بشر از آنا به وجود می‌آید (کریستیسن سی، 1383: هفده و هجده). رواج ااستری مشی و مشیانه تأیید بر این تاریخی انسان است. این باور با اندکی تغییر در ااستری می‌گردد نیز دیده می‌شود. بعضی از اقوام آفریقایی آن کونه که
تقدیس و پرستش درخت در شاهنامه

همه پدیده‌های طبیعی در اساطیر مقدس و دارای روحانی. در پی به توجه به طبیعت آمده است: حیوان و گیاه و انسان از نظر بروی حسابی در مقابل سایر عنصر طبیعی نیستند. یعنی همه عنصر کما باید ذی‌روحانی و عنصری از عنصر کامیابه‌ی یان به‌طور مجزا یا غیر متفرق نیست (فرشی، 1380، ص 129). درخت شاهنامه علی‌الله بر جنگه تنفس، دارای نمودهای مختلفی است. گاه درخت نقشی ایزد گونه ایپا می‌کند و صورت پیک‌گردانی دردیده‌نوازی در قابلیت شاهنامه بی‌پهلوا در جهان خضرود، یافته است. بازتاب پرستش درخت و تنفس آن در دلی یافته است. درخت شاهنامه در دیده‌نوازی می‌شود.

برای نمونه سیمرغ در توصیه‌های خود به رستم در رویارویی با استفاندار می‌گوید:

 به زه گن کمان و این چوب گن
 بسیار گونه پور درده آب رژ
 چنان چون بوی سردی گذرپست
(ع. ج. ص 799، ب 114) و

پرستش وزنه ایزدیانی است که با توانایی فرانسایی، پاری کسیده به‌شنیده و این در گنجاها حمایت می‌کند. در اینجا نیز به پرستش گر اشاره می‌شود. گر از درختان مقدس شاهنامه و از نمودهای دین مهر است که تقدیس و پرستش آن از شیان سیمرغ بیان می‌شود. در این ایبات برداشتن یک دست به سوی بالا، یک تواناد به‌ساخته.

حالت اسالت در زمان پرستش و نیاپیش در برای ایزد گن باشد.

با نگاهی عمیق تر به داستان رویارویی رستم و استفندار یعنی نبرد تمام‌گان دین.

مهر و زردنشت می‌توان مدعی شد زرف ساخت داستان از تری دو، دانست می‌گوید.

زیرا گر، نماد و از درختان مقدس آن مهر است و از سویی استفندار در این داستان

قبل از این اشاره شد از آن جمله‌اند. چنین ها نیز بازتابی از این اسطوره را در فرهنگ کهن خود دانسته‌اند. در اساطیر چین آمده است نوزاد آمی از تنه درخت توت به دنیا آمد

(کمبل، 1383: 381).
پیشنهاد نداشت زک: 

که ایراد کلیدی هم داشته باشد 

یا که خواسته است از تعداد نامی برنده به جای تعداد درج گزارش من تعداد درج گزارش می‌‌گذراند 

در صفحه ۱۳۶۷، ص ۳۱۶، تابلو ۱۵۵، ج ۲۴۳، ص ۴، مطلب، ب (۳۱-۳۳)
ایزدگیاهی سیاوش از کلام افراسیاب آشکار است. افراسیاب آمده است که خون سیاوش سبب روح گیاهی می‌کند. این خون در اینجا و در دل زمین و به وجود آمدن می‌شود و شکل‌گیری به شکل روابط است. ایزدگیاهی سیاوش از سخنان خود او نیز آشکار است:

سیاوش بنا به گرگ‌ها
که ای برتر از گرگ‌ها
یک شاخ بیدا کن از نحم می‌کند
که خوایت از این از شاخان کیت خوئت
(ج ۲۳۷-۱۹۳۱ ب، ۱۳۷۳)

با مرگ سیاوش از درخت وجود او شاخی به وجود می‌آید که در شخصیت که خور و نمود می‌زاید و بازتاب تبار ناتی در باورهای اساطیری است:

کرمان بیشتر به خود مورد حمایت است
از گونه شاخ به اواه منخت
ز شاه کیان، پدر براد
گنی می‌باشد
هم خاک ان شارستان شاد شد
به این‌اند از دختی ز گرگ
نگاردید به چهرها چهر
همی بیوی منک آماد از مهر
پرستشگان سپوران به‌دی
(ج ۳۴، ص۱۵۸-۱۴۳۴، ۱۳۷۳)

ابات پرکننده دیگری نیز وجود دارد که از اینداتی سیاوش پیداست. وجود او را تا اینجا می‌کنند. اغلب اساطیر خاستگاه مشترکی دارند. از این رو به کمی
سیاست‌بازتاب در اسلاتی‌ها و آدونس در اسلاتی‌ها

شایانه‌های اولی که به تن بلگه بپیوست برای این موضوع است. برای نمونه پاسی‌بازتاب اسلاتی‌ها دوموزی و آدونسی‌ها در پانزده‌میل دیگر دیوید می‌شود. اسلاتی‌ها و آدونسی‌های انگلیسی و اسلاتی‌های هستند که با اسلاتی‌ها سیاست ممکن است:
چو سالار ترکان به دل گفت می‌شود نه که چنین شاهزادگی نه که یکپیست هم از پشته او روند کرده‌گبا بار
(چ 3 390 199 889 1371)

سیاست‌بازتاب در سیاست‌های اسلاتی‌ها و آدونس در اسلاتی‌ها

شایانه‌های اولی که به تن بلگه بپیوست برای این موضوع است. برای نمونه پاسی‌بازتاب اسلاتی‌ها دوموزی و آدونسی‌ها در پانزده‌میل دیگر دیوید می‌شود. اسلاتی‌ها و آدونسی‌های انگلیسی و اسلاتی‌های هستند که با اسلاتی‌ها سیاست ممکن است:
چو سالار ترکان به دل گفت می‌شود نه که چنین شاهزادگی نه که یکپیست هم از پشته او روند کرده‌گبا بار
(چ 3 390 199 889 1371)

سیاست‌بازتاب در سیاست‌های اسلاتی‌ها و آدونس در اسلاتی‌ها

شایانه‌های اولی که به تن بلگه بپیوست برای این موضوع است. برای نمونه پاسی‌بازتاب اسلاتی‌ها دوموزی و آدونسی‌ها در پانزده‌میل دیگر دیوید می‌شود. اسلاتی‌ها و آدونسی‌های انگلیسی و اسلاتی‌های هستند که با اسلاتی‌ها سیاست ممکن است:
چو سالار ترکان به دل گفت می‌شود نه که چنین شاهزادگی نه که یکپیست هم از پشته او روند کرده‌گبا بار
(چ 3 390 199 889 1371)
دو موزی، این ویژگی‌ها به ایزدیبان دوره نسبت داده می‌شود. یا با همین نظر، نمی‌کنند و مظهر خدای معصومیت شهید است (بهار، 1371: 136). می‌گویند در دور اسطوره نیز مشابه با یک‌گنگ است. عامل اصلی کشته شدن دموزی مانند سیاسی و زندگی کننده‌ها در این اسطوره اینانیا محسن با خواهان دموزی به دوخترا اجازه میده‌دین دموزی را به عنوان جانشین او به جهان زیرین ببرد (رک‌هورک، 1381: 136).

(22). به‌دین ترتیب پاید سیاسی شاهانه‌ها با دموزی یکی دانته.

نمونه‌ی عشق ویژه‌ی سودایه به سیاسی و در نهایت کشته‌شدند سیاسی را در اسطوره‌های دیگر نیز می‌توان یافت. اسطوره رام در اساطیر هند با سیاسی شاهانه‌های تطبیق بذیر است. رام «ایزدان باست و محتملاً مادر ناتین اش باعث می‌شود که او به سلطنت نرسد و از کشوردار طرد شود، همانطور که سیاسی طرد شد و به توران رفت‌» (بهار، 1381: 126).

شناخت‌های سیاسی شاهانه‌ها با اساطیری چون اسطوره «آدونیس» نیز مقایسه‌شدنی است. آدونیس در اساطیر یونانی الهه کشاورزی است و زیبایی خیره‌کننده‌ای دارد. مادر آدونیس، خوهر را به درختی میانال کرد و آدونیس از این درخت زاده شد و از زیبایی شگفت آوری به هر کوتاه پوست، از طبیعت و دیگران، (بهار، 1382: 111). سیاسی، ایزدانات شاهانه‌ها نیز زیباتریان شاهزاده‌ای ایرانی است. زیبایی او چشم‌های بین‌نیایی را خیره می‌کند: شگفتی ز دیدار او خیره ماند، بر همی نام پدیدان بخواند

(۱) حج، ۱۲، ب (۱۱۱)

سودایه نیز از زیبایی سیاسی منجر می‌شود:

زا ناگر رود سیاسی بیدند، پر اندیشه گشت و دلش بردمد

(۱) حج، ۱۴، ب (۱۳۵)

یونانی‌ها در اساطیر خود آدونیس را پسر «مروا» می‌دانستند و به عنوان ایزدان گیاهان می‌پرستیدند. زیبایی شگفت آوری با گونه‌ای بود که آفرودیته خدا عشاق باربری و
ازدواج سختم بر ای دل می‌بینند. آدونین هنگام شکار به تعبری به وسیله همسر آفرودیته بر فراز کوهی کشته می‌شود و از خون او شفا می‌گیرد. آن چنان که از خون سیاهکاران، سیاه‌نارنجی روانی، یا آدونین از دیگر مراسم سوگی سیاهی در ایران و سوگواری زنان بودن برای آدونین از دیگر اشترکات این دو استعبدوه است. فیله‌ها تنگی‌هایی از آدونین را آن‌ها که در ازائه نیازهای بیشتر و جریان و سبب زنگی آنها می‌چرخد و در نهایت اندوه‌زده، در رک زیران و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۲۳.

همه

اکنون هم در وست به هنگام معرفه با زرتشت نمود انساری دارد و مردی نیک‌پیکر با مسجد تابانی که معرفی می‌شود. هم در راهنمایی نیز در قابلیت مردی حاضر می‌شود که افراد می‌پردازد. آن گونه که از دانستن‌هایی از آدونین را آماده می‌کند و عادب است که به لحاظ ظاهر و باطن ستوده شده است. هم در نظر ظاهر، میان و اندامی پهلوانی دارد و روشنی باطن او به چندی است که شایستگی فر را می‌باید. همین شاهنامه در بالای کوه، دور از مردم است و بر فراز کوه به عادت می‌پردازد:

پرستار با نِرَ و پرز کیان
به هر کار با شاه بسته می‌مان
پرستنده کوه بوده‌ه‌مه
ز شادی شده دور و دور از رهم
کجاه این نامور هوم بود
(ج، ص ۳۷۶، پ ۲۱-۲۴، ۱۳۸۹)

پرستنگه بندی شیر زبان
پهلوی یا کهدار شیر زبان
پرستنگه بندی دور از گردو
(ج، ص ۳۷۶، پ ۲۴، ۱۳۸۴)
آنچنان که در روایات اساطیری و هبات های آرمان آمده است، هوم نیز در قابلیت‌های اغلب بر سنت کوه‌ها و دور از مردم است. عضو انجیزه‌ای رؤی زمین در گیاهی تقدیس شده‌ای که به طور طبیعی در کوه‌ها می‌روید، آشکار است. (دادر و منصوری، 1385: 108). از دیگر وزیگ‌های هوم در اساطیر روحیه‌ای ظلم‌سوزی و مبارزه با ناباوران و ستمگاران است. در نابی‌های همان نیز از او خوانسته می‌شود برای بیکاری و ازدیده‌ی زه سهمگین زه آندوک که پیروان راستی را از بین می‌برد، آزاده شود.

هم شاهانه‌ای نیز روزی وزیگی‌ای دارد. اگرچه در مردی عادی معرفی می‌شود همانند شیر، جنگنه و مبارز است. به‌جز نزنار، کم‌کنم دارد و با همه‌ی کم‌کن افراصیب را که از صورت‌های اهل‌بیاتی شاهانه‌ای است، گرفتار می‌کند. هوم در اوستا با فرماتوا ستمگار به مبارزهٔ می‌پردازد. در شاهانه‌ای نیز پس از اشاره به بیدادگری‌های افراسیاب او را به پند کشید:

"ز شاهان گی نیز که کشت چه افراسیب و نوذر نامزار (ج.5، ص. 38، ب.6-1245)"

همان مانند گی نیز به پان سپر از پروردگار درشت

"به‌جز نزنار که در جهان بازگزار (ج.5، ص. 38، ب.6-1245)"

همان که گی نیز به پان روزن بدن که من بین کن از جهان به گرل ک‌""می‌گویم از آرمان در اساطیر از آفریده‌های مینوی اورمزد به شمار می‌آیند که از همه آفریده‌های مانندی اورمزد بوده‌است. از این رو، نبروی عفوانی و جسمی خداوندان انسان‌اند.""
بازتاب باورهای اساطیری رستگاری در شاهنامه فردوسی، صص 161-192

هم نیز از ایزدان توانتست که بازتاب برتری او در شاهنامه به خوبی مشهود است.
کاووس در توصیف هوم چنین می‌گوید:

که دیدم رخ مرد بیدانپست توان و با دانش و زور دست
(ج، ص 137، 1388).

هم در شاهنامه از بودنی‌ها آگاه است. افراسیاب را نمی‌کشد؛ زیرا می داند مرگ او به دست کیخسرو است. آگاهی از آنچه باید بشود و بزگ‌یگی‌هاي ایزدی است. در پیش گویی هوم نشان از افزاراهی ستاره‌شناسی منجمان نیست، بلکه با توان و دانش ایزدی از بودنی‌ها آگاه است:

سخن‌های چون گلستان نو است 
ترا هوش بر دست کیخسرو است
(ج، ص 429، 1356).

درمانی بخشی هم در شاهنامه

نخستین نمود درمانی بخشی هم در شاهنامه در تولد رستم دیده می‌شود. رودابه به دلیل پرگی جنهر رستم نمی‌تواند او را به دنیا آورد، از این رو مرگ را در برای خود می‌پندازد. زال‌چاره را در احضار سیمرغ می‌داند. سیمرغ برای به دنیا آمدن رستم، دستور به شکافتن هنگام رودابه می‌دهد:

نخستین به سعی می‌ماند را مست کن
بکافند تهیگاه سرو سهی
وزرینة نیمز پرور کند
درآمده را مست کن
باشند مسرور سهی
وزرینه نیمز پرور کند
زا پس بدور آن چگی کرد چکا
گیاهی که گیم‌های پاش و ممشک
بی‌تین یپس یپس یپس یپس یپس
پرست‌گیش
بخشته بی‌مورد سایا فرمند
(ج، ص 8-9، 1373، 1422)
نوسنگاری سهراب

نمود دیگر هوم در شاهنامه در داستان سهراب است که از آن با عنوان نوشدارو نام برده می‌شود:

پیام‌زد هندی پیش کاواروس بی‌مر
یکی چون ساماند دیر به دست چگونه پیوست
گرفت همیشه پادست کرد مرن که
از آن نوشدار که در چنین نست
به‌نیایش می‌نشیند که
سی در فرستم هم آکنون به پی
(ج2، ص2-441، ب5-919)
پازتاب باره‌های اساطیری رسته‌ها در شاهنامه‌های فردوسی، صص ۱۶۱-۱۹۲

نوشاداره به معنی دارویی بی‌مرگی است که کاه که از پیشوند منفی‌ساز آن، و «نوش» به معنی مراک مهیز می‌باشد. با توجه به ریشه این کلمه، می‌توان به اهمیت نیروی مجزه‌های این دارویی پردازی به نظر می‌رسد این دارویی دور کننده مرگ می‌باشد. همان‌طور است که در اورستی نیز یا این صفت سوته شده است. ای‌هومی، ای دوردارندو، مرگ مرا ترین درستی از ترین دار و جان قارآ دیگری ارژنی دارو («ورستا»، یپس، هانفآ) مطابق با نظر به این دیگر دارویی در مورد ریشه («نوشادار» جزو دوم یعنی دارویی در مورد (دارو ای در فارسی می‌باشد (daraw) و اورستی (darug) به معنی تنه درخت است. به نظر می‌رسد واژه دارا در فارسی امروری به معنی تنه درخت نیز با‌مزایه همین کلمه باشد. بنابراین درمان جراحات‌ها و بیماری‌ها به کمک رستینه و افسره‌هایی چون نوشدادرو که در بسیاری از داستان‌های کهن نمود یافته است یادآور درمان به‌خیه هوم و افسره‌آ است (آیلنی، ۱۳۸۶: ۹۲). نگه‌داری شدید کاهووس از نوشدارو و خاصیت درمان به‌خیه آن، دیلی بر ارژنیآن و تاییدی دیگر بر آن است که نوشدادروی شاهنامه، افسره‌گیاه هوم است:

كه گودرز گفت آن زمان به‌پهلوان
که اسد در برو زود روش روان
پاییز به زمین کاپوش برم
از آن نوشدارو که در گنج نست
چکا خشگان را کافی تین درست
به‌نوبه که یک جم‌سمی
(ج، ص، ۲۴۱، ب، ۴۱۰-۴۱۲)۹۶۰

به‌همراه افسره‌هوم بپه شده است که نگه‌داری از آن به شکل ویژهای صورت
گیرید. از متن چنان بریم آید که نوشیدن افسره هوم بپه منسی می‌شده است. اگرچه
این موضوع می‌تواند نشان دهنده قدرت ماوری‌ها هوم باشد، از سویی می‌توان احتمال
داد افسره‌هوم بهمراه‌ما آماده که چون، و نوشیده می‌شده که قبل از این به آن
اشته‌شد و بیت و باز تاییدی بر این مدعاست.
درمان بخشی هوم اساطیری

نمونه دگر هوم در داستان اسفندیار دیده می شود. رستم در جنگ با اسفندیار روی مان به خم‌هایی برخورد می کند. زال که خم‌هایی رستم را می پیچد تا سرباز میرود که خواسته حضور سیمرغ می داند:

یکی چهار دائم من این را گزین
گور یا پاشند زین سخن رهمان
(ج، ص ۲۹۴، ۱۳۵۷-۶، ۱۴۷۵)

سیمرغ حاضر می‌شود و رستم را به شیوه خاصی مدارا می‌کند:

نگه کرد مندر آن خستگی
بدن‌مهی وارد راه پوستگی
ازو چار یکان به پر حسن
هم اندر زمان گشته با زیب و فقر
همی باش یک چند دور از گزند
بمال انر آن خستگی‌های نبر
(ج، ص ۲۹۴، ۱۳۵۷-۶، ۱۴۷۵)

همانندی جایگاه سیمرغ در شاهنامه و گیاه هوم در اساطیر، این مطلب را تأیید می کند که آنچه سیمرغ بر خم‌هایی رستم می‌مالد، معنوی از گیاه درمان بخش هوم است. جایگاه هوم نیز پر فراز همهین کوه است. از این رو با توجه به خاصیت مجزه آسای هوم در درمان بخشی می توان گفت سیمرغ برای البلدان بخشیدن خم‌هایی رستم از هوم استفاده می‌کند. در اساطیر آمده است که یکی از کوبیدن هوم، شیره آن را از صافی پیشنهاد می‌گذارند، سپس افزش هوم را به خم‌هایی که در آن شیر و آب است می‌رزند (ر.ک. هنیز، ۱۳۸۶: ۱۳۱). در شاهنامه هم نیز سیمرغ برای درمان رستم از شیر استفاده می‌کند. این مطلب به تایید درمان بخشی سیمرغ با هوم کمک می‌کند. توضیح دیگر آن که در اساطیر «تن ماهی» زرتشت را با هوم و شهر در آمیخته (هنیز، ۱۳۸۶: ۱۴۲).
شراب هوم

چنان‌که در استان آمده است، هوم گیاهی مقدس و دور کننده مرگ است. شراب هوم نیز خاصیت غم‌زدایی و درمان بخشی دارد. وجود چنین خاصیتی در این گیاه اساطیری و مقدس در شاهنامه نیز دیده می‌شود. درباره قدرت افزایش هوم آمده است: نوشته‌نامه‌های مسیت نیایش معنوی را گاهی به نوعی خود نسبی و مسیت خطرنامه می‌کرد و موجب زدج‌ورده و کندمک‌ها و خودآزاری‌ها می‌شد و از این رو زدج‌ورده نوشته‌نامه‌های آن را در جشن‌های مذهبی برای پروان‌های مرد به دست می‌آورد (فرموشی، 1372: 34). شراب هوم به سبب قدرت بالای آن در ایجاد حالت بخشیدن در انسان موجب خودآزاری می‌شود. چنین تأثیراتی آمده در شراب شاهنامه نیز می‌توان یافت. شراب در شاهنامه به دو نوع پیدا می‌گردد، یکی شراب معمولی که از میوه درخت تاک به دست می‌آید و باعث سرخوشی کوتاه‌مدت می‌شود. نوع دیگر، شرابی است که قدرت غم‌زدایی زیادی دارد تا جایی که انسان را از مصیبت‌های زنگ‌گذاری می‌رودند. به نظر می‌رسد این همان شراب هوم است که در لحظات سنگین مصیبت به درمان انبوه پیمان و شاهان می‌پردازد.

نمونه دیگر کاربرد هوم در داستان اسفندیار است. رستم به نقص سیمرغ بی‌گناه، در شراب پرورش می‌دهد و می‌پرسد با جشن اسفندیار در شراب خاصیت دوگانه، قابل بودن و در ادبیات باستانی ما و جهان شراب ماده رمزآلودی بوده که خاصیت متعارض زندگی بخش و مرگ آور داشته است (السلامی ندوشی، 1374: 57)، در حرف‌های این داستان، این قدرت تیزبینی افزایش هوم است که سبب ایجاد تعریق و شکفت آور در درمانی است و مرگ اسفندیار رودهن‌تن می‌گردد. این موضوع می‌تواند نتایج درمانی به هوم و افزایش آن باشد. کاربرد دیگر شراب هوم در داستان تولید رستم دیده می‌شود. از جهان‌های ایرانیان روح بخشی و جهای آفرینی شراب می‌تواند بازمانده و رسوب باوری باشد که ایرانیان در
مورد هوم داشتنده (شمسی، 1379: 31). آن چه به رودابه داده می‌شود تا مسئ و در اختیار موبادان قرار می‌دهد تا پهلوی او را ببگیرد.

یافور یکی خنجیر آبگون
کسی مورد نیاز بررسی
زن دل یا اندیشه را پس کن
بکافی به‌بیضنا سرو سهی
(ج. 1 ص. 8-10، 1379 ب.)

همون‌نامه دروخیزه‌ای افزوده هوم است. نمونه‌ای اثر ویژگی در هفت‌خانه استفاده‌ای به در راه دارد به غیر از خواندن راه‌پیمایی کردن و او خوان.

بعدیرا برای استفاده‌های می‌دهد:

سه چان می‌باید داد و پرستش گرفت
چنین گفت با نامور غیزارد
درگ مرزند شیری آمد به جنگ
(ج. 5 ص. 172، 1404 ب.)

چه آخربه از چان می‌بایست شاد
بمو گفت کیا می‌بی‌دخت خواه
(ج. 5 ص. 173، 1405 ب.)

تبار درختی در شاهانه

مشیخت‌های اصلی شاهانه اغلب به گونه‌ای معرفی می‌شوند که به نظر می‌رسد دارای تباری گیاهی هستند. گاه مشیخت‌های فرعی نیز به درختان و نباتات مانند می‌شوند. زیبایی آمیخته به مرکز می‌آید که آن را در اندیشه‌های این دو دارای وجود بی‌سیاست نیز می‌توان دید و همچنین مظله‌ای از این در مبارز ووتوره می‌توانید یادآور درختانی اسفنجی آموزه‌سازی
پاژتوب پاره‌ها اساطیری رسته‌ها در شاهنامه فردوسی، صص ۱۸۱–۱۷۲

و دموزی باشد. مظولمیت ابرج و پرهیز از جنگ با سلم و نور بی‌شایت به
ویژگی‌های آدیونس نیست. مظولمیت او این گونه بیان می‌شود:

نه شاهین‌هنا گردیده روی زمین... من ایران نخواهم نه خاور نه چین
کنون گشتم از تاج و از تخت سیر... مرا تخت ایران اگر بود زیر
سپردم شما را کلها و تگنین... بدن روی یا می‌دانم مادربند کن
بیان را نپادید بیرین نت‌های کرده... مرا دو شما نیست ننگ و نیرد
اگر پدر مسالم ز دیبداران... اکثر از پهناوه به آزاره‌نا
زمانه نخواهم به آتزانتان... جز از کهه‌های یکین سن
می‌آید و گردن کشی دین مس... به خون برادر چه بندی کم‌
چه سوزی دل پرگشته پدر... به نجار برادر چه بندی کم‌

(۱، ص ۱۳۹۲–۱۳۹۳، ب ۱۰۵۹–۱۰۶۱)

سلم و نور سر ابرج را می‌برند و ابرج هیچ گونه استقامتی در بردار نمی‌کند.
درختی بودن ابرج در هنگام مزگ که غیر گونه به تصویر درمی‌آید:
گست آن کرم‌هنا غاشته‌ها... خرید آماده از پای سرو سه‌س
شد آن سایه گستر نباید درخت... کنون خواه ناجش دو و خواه تخت

(۱، ص ۱۰۱۲–۱۰۱۳، ب ۴۱۴۳–۴۱۴۳)

با کشته‌شدن ابرج، مونرجه شاخص است که از درخت وجود می‌باید و کیت‌نیا را
از سلم و نور می‌گیرد:
درختی که از کنین ابرج پرست... به خون بی‌گر و بارش بخواهیم شست...
کنون زان درختی که دشمن بکند... پرورند شاخص برآمد باشد

(۱، ص ۱۳۴۴–۱۳۴۵، ب ۷۸۴۸–۷۸۴۹)

فریدون، نای نجات‌بخش، با یا در قالب سرو سنده می‌شود. همچنین در پاره‌ها
اساطیری، فردیون به وسیله گیاهی به او انتقال می‌یابد و فردیون می‌شود. فرزند یک بود
نی نشست و به میانجی شیر‌گاوزه که آن نی را خورده بود به مادر فردیون و سرانجام به
فریدون در آمیخته، (مقدم، ۱۳۸۵: ۴۱–۴۷).
نمونه دیگر شخصیت درختی در شاهنامه را در وجود و رودابه می‌توان شاهد بود.

توصیف رودابه هنگام رستم قابل تأمل است. رستم را که خود تنومندترین درخت شاهنامه است به دنیا می‌آورد:

بهار دل‌افروز پژمرده شد
پیامده شد برگ سرور سهی... به جهان هزار اندران نم جراحت
نیک ناز شیر آمیز و نام جوی... بهکنید سرور سهی
(ج، ص 8، ب. 1423–1425)

زاده‌شدن رستم از رودابه که در قالب یکی از درختان شاهنامه در می‌آمد، چارا اوازرا آبراهیسمی است و «خاطرات ولادت آدونیس» خدای رستمی‌ها، را زنده می‌سازد که در آن آدونیس پس از همه از میان شکاف تنها درختی که خوانسار به دنیا آمد، پلوخالیش جنودی (1387: 33). مادر آدونیس به شکل درختی در می‌آید و آدونیس از شکاف درخت بیرون می‌آید. رستم نیاز از سر و وجود رودابه زاده می‌شود.

چه اختیار بد این از تو ای کیکیخت
چه باری ز شاخ کداییم درخت
(ج، ص 29، ب. 1317)

منوجه شاخی از درخت تبار ایلر است:
کون زان درختی که دشمن یکنک
پروندش شاخی برآمد بلند
(ج، ص 115، ب. 188)

فرامرز در پاسخ و رازاد که نام او را می‌پرسد خود را از تبار درخت رستم معرفی می‌کند:

فرامرز گفت ای گر شوریخت
من بار آن خسروانی درخت
(ج، ص 174، ب. 2268)
پازتاب بوربهای اساطیری رستم‌ها در شاهنامه فردوسی، صص ۱۶۱-۱۹۲

کیسمتو از تباث درخت سیاوش است:
درخت نو آمد، جهنم را به برار... همی گفت کز دادگر کرده گزار
ازین گونه شاخه برآورده سخت
(ح، ص ۲۵۷-۲۵۹)

رستم نیز نو درختی از تباث زال سرو است:
وزین نو درختی که از پیست زال
برآمد کتن برکش نش و پال
(ح، ص ۲۴۹)

با یاد سرد آمدن زمان کبیاد درخت ووجود یپرده می‌شد و شاخ وجود کاووس

طراوت می‌گیرد:
درخت یپردو چون شد بلند
سرش سوتی یپری گرفت نخست
به شاخ نواین دهد چای خوش
چوب از چایه یکسله پای خوشش
مار او سپاد گل و برگ و باغ
بهاری به کردار روشن چراز
نو شاخ تنند می‌فاضل ریبک
(ح، ص ۵۱۰-۵۱۲)

قابل گز و سرو
گز و سرو از بکاربردیترین درختان شاهنامه‌نورد. گز، درختچه‌ای که اُسَی‌ر در
کاز رودها می‌روید. گز بونه مخلقی سیستان است و هم‌اکنون در آن منطقه دیده
می‌شود. بعضی برای آن تقدیسی قائلی شده‌اند. در کتاب‌های قدیم به سختی چوب گز
اشتارد شده است و یک‌پا از چوب‌هایی می‌دانستند که برای ساختن تیر مناسب
بوده، خاصیت طلیه هم برای آن قابل بوده‌اند. (شعر و اندیشه، ۲۷۲) نسخه
اساطیری نیز گزار دادمان رستم و استفاده آشکار است. در بی ناکامی رستم در برابر
اسفندیار و احضار سیمیرغ، سیمیرغ به رستم می‌گوید:
بوز رخش رخش‌نده، را بر نشینه
یکی خخجار آیگسون برگزین...
به رسم نمود آن زمان راه خشک
همه‌امد از باد او بی‌نشان
پروردگان ندا رستم آمدیش پیش
بماهم بی‌تر کش پری‌خویش
گزید بر خاک سر بر هوا
مسر بر تن و تنش کامنت سر.
تو این جواب را خواریدارد مدار
نه کس کسی نخست پیکان کههم
نمودن سر دنگش نسان
(ج.۲، ص.۹۸، ۱۳۰۱-۱۹۷۱)

سیر مرگ که صورتی از خداگان اساطیر است، درخت گز را عامل مرگ اسفندیار

معنی‌ی می‌کند. به نظر می‌رسد رستم تنا و سیله است و آنچه سبب مرگ اسفندیار

است، نیروی ایمی تهیه در وجوه این درخت است.

زمانه نزد راست آن را به چشم

شدگاه که باشد دلت پر ز خشمش
(ج، ص.۹۹، ۱۳۱۴)

نهمت در این داستان پهلوانی سالخورده است که در برابر رونینی اسفندیار یارای

یستای ندارد. در حقیقت این ارزش‌گیاه گز است که در مقابل اسفندیار با جلوه‌ای

اساطیری و نیروی فرآینانی حضور می‌یابد:

بر آن سان که سیر مرگ فروهموده بود
بود تیر بر چشم اسفندیار
ازو دور شد دانش و فرخزد
(ج، ص.۳۴، ۱۳۷۸-۱۳۸۹)

در اینجا سهیل درختان شاهانه‌اش آشکار می‌شود. اسفندیار سروی است که به دربار
گز آن یاب دنیای آی. سرو که نماد دین بیه است در محل این نامک ماند. «درخت
گز در شاهانه‌اش نماد پیوسته آین مهر بر آین زردهش است به خصوص آن که در پایان
این ماکا سرو سهیل که نماد آین بیه است نگون سار می‌شود؛ (پورخالقی چترودی،
بازتاب باورهای اساطیری رستمی در شاهنامه فردوسی، صص 161-162

1387: سخنان رستم با استندیار نشان از آن دارد که او نیز عامل مراکز خود را گزارد.

می‌دانند:

نگه کنید بنگز که دارم به من
ز سیمیرغ وز رستم‌چاره‌گر
(ج، ۳، ص، ۳۰-۷۹، ۱۴۳۸-۷۲)

کشته‌شدن استندیار از زاویه‌ای دیگر نیز درخور توجه است؛ استندیار در مقابل عوامل طبیعی از یکی در می‌آید. به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از رستم‌ها کمی به تباهی او می‌یابند. آن‌گونه‌که اشاره شد، استندیار خود نیز به تأثیر گز در نبوغی‌اش اشاره می‌کند؛ اما از جهتی بااید ذکر داشت که پرونده گز در آپ ز آب زناش از پیوند گز با درخت رز زارد. در واقع آب رز نتیجه درخت رز است. بنابراین چنین استندیار نبوده با رستم‌هاست.

چنان و شغاد

چنار در داستان شغاد دارای خرده‌انسانی است و در قبیل اساطیری ظاهر می‌شود. رستم که در وابستگان و دلخواهان، نشان داد که از آغاز تا گردن، از هویت می‌خواهد تا کمک هرماه، دو تریش می‌گیرد تا تحریک حمله احتمالی شیران غیری‌زی‌های به خود دفاع کند. تهمنش به درنگ گمن را به‌عنوان می‌کند. شغاد که از تیر رستم می‌ترسد درخت چنان که یکی را سیر خود می‌سازد؛ اما به نظر می‌رسد جانور قصد حفاظت از شغاد بده‌گان را ندارد. اما این را اجازه می‌دهد تا تیر رستم از این بگذرد و شغاد بدانیش کشته شود:

بسوار ز تیرش برپسید سخت
پیامد سیر کرد نه را درخت
درخست بید جنگز می‌پنجش بش روزگار
پیش بر گذرش بش روزگار
میانش نه را بر چنگ از پرگشت بش جای
چنان خونه از تیر بگشاد شست
جو رستم چنان دید نفرات دست
Downloaded from jpl.khu.ac.ir at 11:53 IRDT on Sunday July 19th 2020
گیومرث نخستین تار درخت

در اساطیر ایران کیومرث نخستین انسان آفریده‌شده است. با مرگ او جهلم سال
نطفه کیومرث در زمین نگهداری می‌شود. از نطفه ای مشی و مشیانه به شکل گونه‌ای از
زمین می‌رودند و پس از چندی به صورت انسان درمی‌آیند. دقیقا در ریشه وازه
کیومرث می‌تواند بیاند کیومرث و تبار گیامه انسان را بهتر مشخص کند. اگرچه
صاحبین نسخه‌ای وردی کیومرث را از دو جزء «گیام و گیام» به معنی «جان و زندگی»
و «مره» که صفت و به معنی «درگذشت» است و دانش (تیموری، ۱۳۶۷: ۲۴۸)،
گیام می‌تواند صورت پیشین گیام و مره، با «مره»، صورتی از «مرهم» باشد، مردم
در اوسنتایی martiya/mārtā در سنوسکرت maśya/maraṭa
نیز به صورت
تغییر یافته است (طاووسی، ۱۳۷۲: ۱۸). با این توضیح
کیومرث می‌تواند صورتی از گیام مرهم به معنی گیام مرده باشد که با است뛸ه به
مشی و مشیانه از نطفه ای مشی و مشیانه که هر دور صورت درهم پیچیده و مردم گیامه‌های
تموج می‌گردد. پردازش در این باره می‌گویند: کیومرث از دو بخش گیام به
گیام و مره با «مره»، با «مره»، تشکیل شده است که بخش اول در زبان گیامی به
گیام یا گیام تبدیل شده به معنی علف، گیام و مشت کوچک و بخش دوم از ریشه مرهم
اوسنتایی است؛ همان وازه‌ای که مرهم به معنی مردم، از تخمک انسان و انسان در
پنلی از آن مشتق شده است. بنابراین می‌توان گفت گیام مرهم و کیومرث،
پنلی به معنای گیام مرده با «مرهم گیام» و مهر گیامه، در رک پژوم شریعتی،
۱۳۷۸: ۱۸.
درخس اهلیمی شاهنامه

تجلی اهلیمی به مرکز در نمضه‌های اهلیمی و خلاف‌زان است. ضحاک از شخصیت‌های اهلیمی شاهنامه به‌شمار می‌رود و مارها نیز به‌شمار می‌رود. هر دوی اهلیمی نیز که در دو دوش از می‌رویند، جهره و را در اهلیمی تر می‌کندند. اظهار نمایندگی نهایی می‌پایند. ویژگی‌هایی که برای مارها ضحاکی می‌گویند می‌گویند، هر سوی چاره جست سر انجم بریده هر دو کشف و هر دو گستردن در دو کشف

(ج، ص. 48، ب. 156-157)

کاربرد بررسی در نمضه‌های اهلیمی، دوکفری دو کشف سر و دو کشف در دو کشف

دوباره مارها پس از بریدن آنها، ویژگی‌هایی است که در روشنایی دیده می‌شود. تور، تقسیم جهان به دو قسم نهایی، را در نمضه‌های گوی دارد.

درخت، است این خود نشانه‌های به دست کج‌ها آب از خون و برگ‌‌کنست

(ج، ص. 43، ب. 155)

ابرج از سلم و توی می‌خواهند درخت بدنی را نکارند:

چو سپر در خاک را به پایین نشست

که هر چند قهرخ از پرخ برک‌دارد

(ج، ص. 48، ب. 120-121)

پیار درباره‌املاز خوود به رستم چنین می‌گوید:

بکش‌دم درختی به صورت نام‌ور

که پارش کلیت آمد و پرگ خون

(ج، ص. 241، ب. 196)

درخت بلا از دیگر درختان اهلیمی است:

کسی که گزافه سخن راندتا

درختی با لا از پیچاندا

(ج، ص. 25، ب. 255)

Downloaded from jplik.khu.ac.ir at 11:53 IRDT on Sunday July 17th 2020
در چای دیگر پریان به افراسیاب می‌گوید:
هم آن را همی خواستار آوری درختت با را به‌بار آوری
(ج، ص 31، پ 391)

در داستان هفت‌خان رستم آمده است:
همه‌دز پر از نام استفندار درختت با حظیل آورد بار
(ج، ص 300، پ 98)

سر و کاشف این همانی از پرستش
نمونه دیگر از تقدیس درخت در شاه‌نامه را در سرو کاممش می‌توان دید. سرو کاممش
هدیه‌ای به‌نشین است که زرتشت آن را بر در آتشکده آذربرقین مهری می‌کارد. بسیار
بزرگ و سبز است، به‌نا و بلندی آن چهل ارش است و بر برج‌های آن گاویپا
پایدهش دین به‌نودن شده است. گشتن‌های ایوانی بر گرد این درخت می‌سازد و
تصویر بعضاً از پداسه‌ها چون جمشید و فریدون را بر روی آن می‌گذارد. آن گاه
پیکره‌ها را به کشورهای اطراف می‌فرستد تا به دیدن سرو کاممش یادآوران و از پندهای
زرتشت به‌مرنگ شوند. سرو کاممش به صورت پرستشکده‌ای در می‌آید که دیوان در
آن به‌نود کشیده می‌شنود:

به کشور نگر تا چه آین نهد
به پیش در آذر آن را بکش
که پذرفت گشتنب دین به‌نا
که بر گرد اه گشت کم‌صد
یکی سرو آزاد بود از به‌نشت
یکن می‌زد روز سرو به‌نا
چنان گشت آزاد سرو بند
چو بسیار گشت و بسیارشاغ
چهل رش به بلان و پینا چهل
دو ایوان برآورود از زر پاک
پر از نام استفندار گشتن‌های
فریدون را نیز با گاوسار
همه مهران را بر آنجا نگاشت
فرستاد هر سو به کشور پیام
که چون سرو کشمر به گنگ کدام
ز مینو فرستادی زمین خدا
کهنج تان کامگاری که داشت
فرستاد هر سو به کشور پیام
ما گفت زنگ چا به مینو گرای
پیام سوی سرو کشمر رود
کهنج هرکه این پند من پشتود
در آپسین پیشبانان مگریت
پرستش‌کننده کشت زان سان که پشت
پیشبان خوان اندلی همی
چرا سرو کشمر خوانی همی
کهشاه کیاش در کمک کشتی
چرا کشت نخوانی نهال بهشت

(ج، ص. ۳۷-۳۱، بر ۹۰-۱۵۰)
نتیجه‌گیری

رستنی‌ها از پیدا‌های یافته مقدس زندگی بشرند و بشر ارتباط نگنگ‌آورنگی با این پدیده‌ها دارد. نمود اضافی‌های پرستش رستنی‌ها با اشاره‌اشکار به پرستش درخت‌های نمایان می‌شود. در باورهای اساطیری انسان و نبات‌های بخش‌های انسان، تابیه‌ناتی می‌یابد که بازتاب آن را در شخصیت‌های جوان سیاوش، فریدون و کیمورد نیز می‌توان بافت. تقدیس و نیروی فرمان‌نامه رستنی‌ها در درختانی جون‌گر و شیره گیاهی هوم - نوش‌داروی شاهانه‌نگی برخی می‌یابد. هم ایزدگی‌های اساطیر ایرانی است که در شاهانه‌نگی به صورت مردمی عابد حضور می‌یابد. بسیاری از ویژگی‌های هوم شاهانه‌نگی را در قابلیت ایزدی توانا نمایان می‌کند. هوم که گاه در باورهای کهن ایرانیان و هنده‌ها به صورت گیاه حضور می‌یابد در شاهانه‌نگی نیز در این قابل حاضر می‌شود و مطابق با آنچه در اساطیر آمده است افزایش افزایش معجزه‌ای آسانی مرگ‌زدایی برخوردار است و سبب تن درستی می‌شود. سرو کاشتر که زرنشت آن را در آتشکده آذربایجانی چنین می‌کارد این همانی درخت پرسبه در پرستش‌نگی هلوپولس و نمایی از تقدیس نباتی بین اقوام مختلف است. شاکت فایش، زندگی و مرگ سیاوش با دموزی و آدونسی می‌باشد آگاهی فرودی از پیوند اساطیر ایرانی و غیر ایرانی است.

منابع

اسلامی‌ندهوش، محمد علی (۱۳۷۴) داستان داستان‌ها. چاب چاپ. تهران: انتشارات آثار.

الباده، میرچا (۱۳۷۷) رساله‌ای در تاریخ ادبیات. ترجمه‌جیلال ستاری. چاب چاپ. تهران: سروش.

اسوان (۱۳۸۲) کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی. گزارش و پژوهش جلد دوم، شماره چهارم. دوادوهه، تهران: موراید.

آیدللو، سجاد (۱۳۸۶) اساطیرناهای حاممه‌ها مشهور. جهاد دانشگاهی مشهد.

آیدللو، سجاد (۱۳۷۴) واپس‌های اساطیری ویژه گیاه‌گاه از انسان و بازتاب آن در شاهانه‌نگی و ادب فارسی. مجله دانشگاه‌های ادبیات و علوم انسانی مشهد. شماره ۱۵۰.
پادشاهی اساسی‌گرایی رستم‌خوان در شاهنامه فردوسی، صص ۱۴۲-۱۴۳

بهار، مهرداد (۱۳۸۱) از استوهای تاریخی. گرداورنده ابولقاسم اسماعیلی‌پور. جامه‌سازی. تهران: چشم.

پارندی، جنیفر (۱۳۸۴) اساسی‌گرایی آفریقا. ترجمه محمدحسین باجلان فرخی. تهران: اساطیر.

پژوهشی، پرویز (۱۳۸۲) داستان آفریقی و تاریخ پیش‌هایدی کیتیان در پادشاهی کهن ایران. تهران: هولیک.

پور زرگری، جرودی، مهدی (۱۳۸۵) درخت شاهنامه. جامه‌سازی. مشهد: آستان قدس رضوی.

تبریزی، محمدحسین بی خلف (۱۳۴۲) برناطعه، اهتمام محمد معین. جلد سوم. جامه‌سازی. تهران: ایران کیهان.

دانش، همایون (۱۳۸۵) درآمدها بر استوهای مردمی و نمادهای ایران و هند در عصر باستان. تهران: کلهر.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۲) درخت شاهنامه. تبریز، نظر محمد معین و سیدجوفر شهیدی. تهران: سازمان لغت‌نامه.

دبکی، کنده‌ماهیک (۱۳۸۵) داشتنامه اساسی‌گرایی ایران و روم. ترجمه و ترجمه به‌پرهادی. تهران: طوره.

رضی‌خان، علی‌الدین (۱۳۷۹) حکمت خسرویان. تهران: بهجت.

زیران، علی‌خسرو دولت‌آبادی و دیگران (۱۳۸۶) اساسی‌گرایی آشور و نابی. ترجمه ابولقاسم اسماعیلی‌پور. جامه‌سازی. تهران: کاروان.

شکر، حسن و حسن‌الدین (۱۳۷۲) زرتشتی و سومر و اسپانیا. جامه‌سازی. دوشاخه. تهران: قطره.

شمشیر، سروش (۱۳۷۶) درخت اصلی داستان رستم و استهبانیار. تهران: میرزا طاووسی، محمود (۱۳۶۵) وزارت‌نامه شایست و نشایست. شیراز: دانشگاه شیراز.

فردوسی، ابولقاسم (۱۳۸۲) شاهنامه فردوسی به کوشش سعید حمیدی‌پهلوان. جامه‌سازی. تهران: قطره.

فرنوردی، زیگموند (۱۳۵۱) هم‌زمان و نابغه. ترجمه محمدعلی خنچی. جامه‌سازی. تهران: طوره.

فردوسی، بهرام (۱۳۸۶) جشن در دوی زبانی از فرهنگ ایران کهن. تهران: دانشگاه تهران.

فریبرز، جیمز جرج (۱۳۸۶) شناخت نزمندی. ترجمه کاظم فیروزمند. جامه‌سازی. تهران: آگه.
فرشی، امان الله (۱۳۸۰ آب و کوه در ساسانیان و ایرانیان. تهران: فرهنگ.
کریستن سن، آنتور امانول (۱۳۸۳) تختیسی اسناد و تختیسی سهروردی. ترجمه زاله آموزگار و
احمد تفاضلی. چاب دوم. تهران: چشم.
کمبل، جوزف (۱۳۸۳) ساتریان مشترک زمان. ترجمه علی بهرامی. تهران: جوانه رشد.
کویاجی، جهانگیر کیورچی (۱۳۸۰) بیانگهای اسطوره و حمصه ایران. ترجمه جليل
دوستخواه. تهران: آگه.
گرین، میراداکچین (۱۳۸۳) اسطوره‌های سلتی. ترجمه عباس مخبر. چاب دوم. تهران: مرکز.
مکبکی، رضا (۱۳۸۷) دیانت آین و تاریخ. ترجمه توفیق غلی زاده. تهران: اختیار.
محمد، سیدحسین (۱۳۸۵) جستاری دریافت مهر و ناهید. چاب دوم. تهران: هیمند.
واعدودیست، مهوش (۱۳۸۷) بهانه‌های اسطوره در شاه‌نشین فردوسی. چاب دوم. تهران:
سروش.
هوک، سامول هنری (۱۳۸۱) ساتریان خاورمیانه. ترجمه علی اصغر بهرامی و فرهنگی مژداییور.
چاب سوم. تهران: انجمن روشنگران و مطالعات زنان.
هنرمند، جان راسل (۱۳۸۷) شنایهای اسطوره ایران. ترجمه زاله آموزگار و احمد تفاضلی. چاب
بازدهم. تهران: چشم.
یاحیی، محمدجوفری (۱۳۸۷) فرهنگ اسطوره و داستان‌های فارسی‌زبان. تهران: فرهنگ
معاصر.